



## سوره بینه

مدنی و دارای ۸ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خدای بخشنده مهربان.

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ  
وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ  
الْبَيِّنَةُ ﴿١﴾  
آن‌ها که کافر شدند از اهل کتاب و مشرکین  
جدایی پذیر نباشند مگر آنکه بیایدشان دلیل  
روشنی.

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ﴿٢﴾  
فرستاده‌ای از جانب خدا که همی خواند  
نامه‌های پاکیزه‌ای را.

فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ﴿٣﴾  
در آن‌ها باشد نوشته‌هایی به پا دارنده.

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ  
بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾  
آن‌ها که کتاب داده شدند پراکنده نگشتند مگر  
پس از آنکه بیامدشان برهان آشکار.

﴿٥﴾ وَمَأْمُورٌ تَجُودُونَ بِهَذَا الَّذِي كَفَرَ اللَّهُ بِهِ  
بِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
بیرستند، آیین را پاک و بی‌آلایش برای او دارند، از  
هر باطلی روی گردان و به او روی آورنده باشند و

الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا

الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ﴿٥﴾  
نماز را همی به پا دارند و زکات را بدهند این است  
همان آیین استوار و به پا دارنده.

﴿٦﴾ هَمَانًا كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ  
الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا

أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾  
مشرکان در آتش دوزخ اند خود همان‌ها بدترین  
آفریدگانند.

{۷} به راستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند همان ها گزیده ترین آفریدگاند.

{۸} پاداش آن ها نزد پروردگارشان بوستان های جاوید است که نهرها از زیر آن بوستان ها روان می باشد. و در آن برای همیشه جاویدانند، خدا از آن ها خشنود شده و آن ها از خدا خشنود شده اند. این پاداش بزرگ برای کسی است که از پروردگارش نگران باشد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي  
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ  
خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾

### شرح لغات:

منفکین، از انفکاک: جدا شدن از چیزی که به آن سخت پیوند یافته، از فک (فعل ماضی): جزئی را از جزء دیگر جدا کرد، گره را گشود، استخوان را از جای خود برکند، مهر را شکست، اسیر را رها و آزاد کرد.

البيئة: برهان روشنی که به آن حق از باطل جدا می شود. از ماضی بآن: از آن جدا و برکنار شد، واضح و آشکارا گردید.

القيمة: استوار، پایدار، به پادارنده، نگهدار، پیشرو در راه حق، مستقیم. صفت از قام.

حنيف: مایل به حق، مستقیم در راه حق، یکتاپرست، گرونده به اسلام، کسی که به آیین ابراهیم باشد.

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا»: بعضی از مفسرین به قرینه افعال ماضی «لم یکن - کفروا» و بر مبنای تطبیق آیات به موارد خاص و محدود و تفسیر به آن، گفته اند: که این آیه ناظر به کافران اهل کتاب و مشرکین پیش از ظهور اسلام است. و چون

مفهوم صریح آیه این است که پس از آمدن بینه اسلام، اهل کتاب و مشرکین از عقاید خود منفک می‌شوند. با آنکه با آمدن این بینه منفک نشدند، آیه را چنین توجیه کرده‌اند که حکایت از گفتگوها و تصمیم قبلی آن‌ها می‌نماید که اگر بینه و رسالتی با این اوصاف مذکور در آیه بیاید از عقاید خود جدا و برکنار می‌شوند و به آن بینه می‌گیرند. و چون از عقاید خود منفک نشدند و به اسلام نگر ویدند، این سوره برای سرزنش و تذکره به آن‌ها نازل شده است. بعضی «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»، را به معنای «ان تَأْتِيَهُمْ»، گرفته‌اند: آن‌ها از عقاید خود منفک نمی‌شوند اگر چه بینه‌ای بیایدشان. این توجیها و تحدیدها با ظاهر آیه و اشارات آن سازگار نیست.

ظاهر این آیات مبین واقعیت‌های فکری و روحی انسان و طریق علاج آن است: «لم یکن... منفکین» به جای «لیس الذین کفروا» یا «لا ینفک الذین کفروا» که تعبیرات متعارف و کوتاه‌تری است، این حقیقت و واقعیت کلی را می‌رساند که: عقاید کفرآمیز و باطل، در روح کسانی که به سوی کفر بدون تفکر پیش رفته‌اند، چنان آمیخته و ترکیب و تکوین می‌یابد که از آن منفک‌شدنی نیستند، زیرا همین‌که فکر و نظری چه حق باشد یا باطل، در ذهن انسان و با تلقین‌ها و توجیها عاطفی جای‌گیر شد، با گذشت زمان و توارث و عوامل دیگر، با عقل و فطرت حق‌جو و خیال و عواطف انسانی بسته و منعقد و ترکیب می‌شود و به صورت عقیده درمی‌آید. و اگر چنین عقیده تکوین یافته - «لم یکن...» - کفر و باطل و شرک باشد یکسر طریق تعقل را می‌بندد و جز با دلیل نافذ و قاطع و روشن نمی‌توان آن را از شخص و شخص را از آن جدا کرد: «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ».

بنابراین معنای واقعی و عمومی آیه، فعل ماضی «کفروا» خبر از روی آوردن و پیشرفت در کفر است نه آنکه خبر از حال کافران گذشته و پیش از اسلام باشد. «مِنَ»، برای بیان است نه تبعیض. فعل مضارع «تَأْتِيَهُمْ» دلالت بر آینده و دوام



استعدادی دارد.

«البینه»، که مقارن با «منفکین» آمده، مطابق معنای لغویش، دلیل روشن و نافذی است که حق را از باطل و فکر را از اوهام کفرآمیزی که به آن چسبیده است جدا و متمایز می‌گرداند آن چنان‌که نور اشیاء را از هم جدا و مشخص می‌نماید. «تأیهم»، نیز همین آمدن و نفوذ نمودن و تأثیر را می‌رساند.

این آیه چون از واقعیت نفسانی کافران خبر می‌دهد و راه چاره و علاج را می‌نمایاند، این شبهه بی‌مورد است که بسا کافرانی با آمدن بینه از عقیده خود جدا نشدند. مقصود این است که اگر بینه نافذی آمد و نفوس مستعدی آن را پذیرفتند از کفر منفک و آزاد می‌شوند.

«رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً»: رسول مطلق، بدل از البینه مطلق. «من الله»، متعلق به فعل تأیهم یا به رسول به اعتبار معنای رسالت و فعل «یتلوا...» صفت برای رسول است.

این بینه مشهود و موصوف به اوصاف خاص است که می‌تواند در عقل فطری و اخلاق و عواطف همگان نفوذ نماید و سرپای وجودشان را جذب کند و آن‌ها را برانگیزد و از هر قید و بند اوهام فکری و اجتماعی برهاند و منفک و آزادشان گرداند. این بینه مشهود و نافذ، مانند براهین عقلی و ذهنی نیست که محدود به خواص باشد، آن هم فقط افکار ذهنی آن‌ها را روشن نماید.

«رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ» اشعار به این دارد که آن رسول انسانی فرستاده و رها شده از جانب خدا و زبان و رفتار و همه وجودش نمایاننده حق است و هیچ‌گونه انگیزه‌ها و عقده‌ها و هواهای نفسانی و عوامل محیط تأثیر و دخالتی در رسالتش ندارند، از این جهت حوادث و موانع و شکست و پیروزی، منطلق و راه و روشش را تغییر



نمی‌دهد. او چون فرستاده خداست و نماینده وحی او است دل و زبان و آغاز و انجامش یکی و یکسان می‌باشد. او چون برتر از محیط و زمان است موجد حوادث و پیش برنده آن می‌باشد و مانند کسانی که حق را عنوان و وسیله می‌کنند و مرد روز و سیاست زمان می‌باشند، حوادث او را پیش نمی‌برد و متوقف نمی‌گرداند و به هر سو نمی‌پیچد و با هر شرایطی تطبیق نمی‌دهد و برای پیشرفت کارش فریب و نیرنگ به کار نمی‌برد و به چهره‌های مختلف در نمی‌آید. او یک چهره، یک زبان، یک دعوت و یک روش دارد. او نامه و منشور رسالت خود را آشکارا همی خواند: «یتلوا صحفا مطهره» صحیفه او هدف‌های عالی انسان و طریق رسیدن به آن‌ها را می‌نمایاند و به گروندگان تحرک و امید و قدرت می‌بخشد و دشمنان حق را از مخالفت بر حذر می‌دارد و به آینده خطرناکشان بیم می‌دهد.

آنچه می‌خواند و می‌گوید دارای بلاغت کامل و اعجاز است و ابهام و نارسایی ندارد و از آلودگی به تمنیات و دشمنی و کینه‌توزی و سود یا زیان گروه و طبقه‌ای پاک است و خود مطهر و برای تطهیر نفوس و عقول و رهاندن آن‌ها از کفر و شرک می‌باشد.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«فیها کُتُبٌ قَیِّمَةٌ»: صفت برای «صحفا مطهره» است. مقصود از کتب قیمه باید احکام و فرمان‌های ثابت و واجبی باشد که استوار و متکی بر عقل و فطرت مستقیم و نگه‌دارنده و برپا دارنده عقول و نفوس افراد و اجتماع است. بعد از آنکه تلاوت صحف مطهره قفل‌های اوهام را گشود و زنگارهای کفر و شرک را زدود و چشم خرده‌ها را برای دید ارزش‌های انسانی و مبدأ و نهایت جهان و شناخت حق و حقوق خود و دیگران باز نمود، کتب قیمه قدرت‌ها و استعدادها را برای قیام به حق و عدل و خیر برمی‌انگیزد و برای تحقق بخشیدن به آن‌ها برپایشان می‌دارد، گرچه حق و



عدل چنان‌که باید تحقق نیابد و نیروی باطل و ظلم همه جا را فراگرفته باشد. این برهان آیین خدایی است که مانند مناره‌های رهنما پیوسته در سواحل حیات قائم و ساطع می‌باشد. این‌ها آثار و خواص دین الهی است، و هرچه به رنگ و نام دین، فاقد این آثار باشد تحریف و آلوده شده و ساختگی بشری باشد. این اصل رسالت پیامبران و بینة اعجاز آن‌ها است و دیگر معجزات و کرامات ظاهری زبان‌بند دشمنان بوده تا راه برای نفوذ بینه باز شود.

گروندگان حقیقی پیامبران که با آن‌ها قیام نمودند و پایدار ماندند و پیش رفتند همان‌ها بودند که این بینات، عقل و قلب آن‌ها را روشن و برافروخته نموده بود. و آن‌ها که با معجزات حسی تسلیم شدند، مانند یهود با آوای گوساله‌ای به قهقرا برگشتند.

این مکتب ثابت و تربیت واقعی و فوق محیط و همه جانبه پیامبران است و دیگر مکتب‌های فلسفی و تربیتی و اجتماعی یک جانبه و گذرا و محکوم محیط و محدود به آن می‌باشند.

«وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» : وزن فعل «تَفَرَّقَ»، دلالت بر پذیرش و تکثیر دارد. «البینه»، گویا اشاره به بینه‌ای است که در آیات قبل توصیف شده. «إِلَّا مِنْ بَعْدِ...» استثنای مَفْرَغ<sup>۱</sup> از زمان عام است. مقصود از تفرقه بعد از آمدن بینه، تفرقه از بینه و ایمان به آن می‌باشد. بنابراین، آیه این حقیقت را بیان می‌نماید که به مقتضای سنت جاری الهی، پس از آنکه آن بینه و کتاب در

۱. استثنای مَفْرَغ آن است که «مستثنی منه» در آن نباشد مانند: «جز برادرت نیامد» یعنی هیچ کس جز برادرت نیامد. و در آیه فوق منظور این است که «من بعد» زمانی کلی و عمومی است، یعنی: پراکنده نشدند مگر پس از آنکه دلایل روشن الهی از زبان پیامبران برای آنان آمده است. «پیش از آن» در این جمله که «مستثنی منه» باشد ذکر نشده است.



فواصل زمان آمده و مردمی را از کفر و شرک رهانده و به اصول ایمان گروانده است، همین مردم به تفرقه گراییدند و اصول رسالت و بینه را نادیده گرفتند. بیشتر مفسرین، این «البینه» را مانند البینه آیه سابق به بینه اسلام تفسیر کرده‌اند و «الذین اتوا الكتاب» را راجع به اهل کتاب زمان ظهور اسلام دانسته‌اند. گرچه بینه توصیف شده، به صورت کامل و جامع همان رسالت اسلام است، ولی چنان‌که گفته شد تعبیرات این آیات مبین اصولی کلی و همیشگی است که در دو اصل خلاصه می‌شود:

۱- از اهل کتاب و مشرکین آن‌ها که رو به کفر رفته‌اند و روح و فکرشان با آن ترکیب شده، از کفرشان جدا و منفک نمی‌شوند مگر آنکه چنان بینه‌ای بر ایشان بیاید.

۲- بعد از آنکه چنان بینه توصیف شده در گذشته آمده، اهل کتاب از آن دور و روی‌گردان و فرقه فرقه شدند.

چنان‌که پس از آمدن بینه کامل و درخشان رسالت اسلام، مسلمانان از اهداف و تعالیم اصلی آن دور و روی‌گردان و متفرق گشتند و دچار غرور به اندیشه‌ها و پندارهای محدود خود شدند و قوای خود را برای خواری و نابودی یکدیگر به کار بردند و در فروع و فروع فرو رفتند و آن‌ها را حجاب دریافت اصول - «صحف مطهرة - کتب قیمه» - ساختند و در میان تنیده‌های خودخوش به خواب رفتند تا آنکه سیل افکار و عقاید و اوهام دیگران همراه رعد و برق صنایعشان، همه چیز جوامع اسلامی را به هم ریخت. اکنون که هراسان و خودباخته و غارت‌زده چشم باز نموده‌اند، راه چاره از کسانی می‌جویند و چشم یاری به دست کسانی دوخته‌اند که خود بیچاره‌تر یا منشأ بیچارگی و پراکندگی می‌باشند. چاره جز این نیست که زعما و اندیشمندان و مؤمنین به خدا، نخست با نور و بینه قرآن خود را از



بندهای اوهام غرورانگیز و شرک آور برهاند، آنگاه با روح و فکر روشن و اندیشه و زبان پاک، نمایاننده و رسول رسالت اسلام شوند: «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ». و آیات صحیفه پاک را پی در پی و در میان امواج کفر و شرک بخوانند: «يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً». و احکام و اصول به پا دارنده و انگیزنده اسلام را به پا دارند: «فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ». تا مسلمانان و ملل دیگر را از کفرها و شرک‌هایی که با رنگ و روغن، اصطلاحات جالب و فرمول‌های ساختگی و منحرف‌کننده علمی آراسته شده و بادمیدن تبلیغات بت‌تراشان قرن بیستم بر فطرت‌های پاک چسبیده و جوش خورده، برهاند و انسانیت را از واژگونی و سقوط نجات دهند: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا... مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ...».

شاید مفهوم این آیه «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...» خبر از تفرقه‌ای باشد که بعد از آمدن بینه و رهایی از کفر اصلی و اولی پیش آمده، یعنی: همه مردم یکسان در کفر به سر می‌بردند و به آن پیوسته بودند و چون بینه الهی آمد تا آن‌ها را از کفرشان منفک نماید متفرق و گروه گروه شدند، بعضی از کفرها شدند و بعضی دیگر در آن ماندند. بنابراین مضمون این آیه تعبیر دیگری است از مضمون آیه ۲۱۳ بقره:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ...﴾

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»: و ما امروا، جمله حالیه و ضمیر جمع راجع است به «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ». مجهول آمدن «امروا»، گویا اشعار به نامعین بودن امر دارد، یعنی: امر به عبادت خداوند، هم از جانب او و هم به وسیله پیامبران و روشن بینان و هم مقتضای عقل فطری بشر است. لام «لیعبدوا»، برای ارائه غایت و نهایت است، یعنی امرها و احکام الهی برای این بوده که خلق از عبادت و فرمانبری غیر خدا آزاد



شوند و فقط او را بپرستند. اخلاص، پاک و خالص نمودن نیت و عمل از هر انگیزه‌ای جز مقصود و هدف است. جمله «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، حال برای فاعل ليعبدوا، و «حنفاء» صفت یا حال پس از حال است. له، دلالت به اختصاص یا غایت دارد. این حالات و اوصاف برای ارائه کمال عبادت می باشد. زیرا چه بسا که پیروان ادیان الهی، دچار تجزیه روحی و دورویی می شوند چنان که شده اند و یک روی به سوی خدا و عبادت او دارند و روی دیگر به قوانین و روابط زندگی، گرچه این قوانین از جانب خدا و برای او نباشد. با آنکه از نظر ادیان، اصول احکام باید از جانب خدا و در طریق عبادت او باشد. و دین که همان احکام و شرایع است، چه بسا خود هدف مستقل می گردد، با آنکه طریق به سوی خدا و مقدمه برای کمال انسانی است. حنیف بودن، یعنی اعراض از هر باطل و استقامت به حق، آخرین مرتبه دین و کمال انسانی است، زیرا در این مرتبه، انسان یکسره به خدا روی می آورد و وابسته به او می شود و از تمایل به ما سوی و جواذب آن آزاد می گردد.

«وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ»، عطف به «ليعبدوا...» و بیان تکمیلی اهداف و غایات ادیان الهی است. یعنی بیش از عبادت خدا و اخلاص دین برای او و استقامت، باید همگی در یک صف اجتماعی و هماهنگ نماز درآیند و خود را به پا دارند و در راه تولید سرمایه های زمین و توزیع عادلانه آن بکوشند. ذلک و تقدیم آن، تعظیم و حصر را می رساند: این همان دین به پا دارنده و نگهبان و مستقیم است. دین به معنای نظامات و قوانین و روابط بشری هرچه مترقی باشد، اگر اهداف و اغراض نهایی آن مجهول یا محدود به حدود نخستین روابط اجتماعی و اقتصادی باشد، نمی تواند برای همیشه همه قوا و استعداد های فردی و اجتماعی را به پا و مستقیم بدارد، زیرا چشم اندازه ها و هدف های محدود، تا حدی انسان ها را به پا می دارد و پیش می برد ولی نهایت این مسیر سستی و پستی و ناپایداری و توقف



است. آن اصول و نظاماتی می‌تواند انسان متکامل و نامتناهی در استعدادها را، پیوسته به پا دارد و پیش برد که هدف‌های مشخص و برتر از حدود زندگی دنیا و طریق وصول به آن‌ها را بنمایاند: «وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» و اگر آیینی با نشان دادن اهداف برتر که همان گرایش به خدا و پرستش او می‌باشد: «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ» از زندگی برکنار ماند، تا حدی می‌تواند اندیشه‌های روحانی افرادی را پرورش دهد و پیش ببرد، ولی قوای دیگری که باید در محیط اجتماع رشد یابد را کد و ضایع، و در نتیجه، پرورش روحی نیز دچار اختلال و اوهام می‌شود و از استقامت باز می‌ماند. از این‌گونه انحراف دینی، گروهی مایوس و افسرده و عرفان‌پیشه و اتکالی و مذهب تراش، و منحرف در غرایز، به نام راهب و درویش و مقدس مآب، پدید می‌آیند که انعکاس راه و روش آن‌ها منشأ ناتوانی و رکود استعدادهای دیگران و گمراهی از هدایت پیمبران و مصیبت و وبال ملت‌های زیر دست است. و اکنون این گروه‌ها، دانسته یا ندانسته و مستقیم و غیر مستقیم مورد تأیید دشمنان دین قیّم و طراحان پس پرده و بهره‌گیران از ملل ضعیف می‌باشند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ»: فعل ماضی «کفروا» دلالت بر حدوث کفر پس از آمدن بینه و دین قیّم دارد و به قرینه عطف مشرکین منظور کفر اولی نیست. جمله اسمیه «فی نارِ جَهَنَّمَ»، وقوع و ثبات این‌گونه کافران را در دوزخ می‌رساند. «خالدین»، حال برای ضمیر مستتر در «فی نارِ جَهَنَّمَ» است. «اولئک»، اشاره به دوری آن‌ها از رحمت و حق یا کنایه طعن آمیز است به آن کافرانی که خود را از ایمان به بینه برتر پنداشتند و از آن روی گرداندند. «هم»، برای تأکید و اختصاص است. «البریئة»، که اصل آن البریئة و از «برء الخلق و برء من العیب» اشتقاق یافته، اشعار به خلقت اولی و آراسته



دارد: آن‌ها که پس از آمدن بینه الهی کافر شدند (از اهل کتاب و مشرکین) در آتش دوزخ جایگیر و ثابت و جاودانند. همان دورشدگان از خیر و حق، یا آن سرکشان و بزرگ‌منشان، بدترین و شریرترین آفریدگان - همان آفریدگانی که خداوند آن‌ها را درست و راست آفریده - می‌باشند.

جای‌گیری و جاودانی این‌گونه کافران در دوزخ گویا برای همین است که پس از آمدن بینه و دین قیّمه، سرکشی نمودند و عناد ورزیدند و به آن کافر شدند. و چون در این‌گونه کفر، اهل کتاب و مشرکین با هم هم‌نوا گردیدند، در این آیه مانند آیه اول، هر دو گروه با هم و به تفصیل نامشان برده شده و چون کفر اینان مانند کفر ابتدایی نیست که ناشی از غفلت و نیامدن حجت باشد، به سخت‌ترین عذاب مشترک بیم داده شده‌اند. این‌ها که با آمدن و تابش بینه، چشم بر هم نهادند و خود را در تاریکی نگه داشتند و دچار تضاد نفسانی شدند و بذر وجود خود را سیاه و تباه نمودند، آیا نباید در دوزخی که فراهم کرده‌اند جاویدان شوند؟<sup>۱</sup> این‌ها که یکسره از مقام و مواهب انسانی خود را پایین آوردند و عقل و اندیشه و انگیزه‌های خیر را در راه شر و فساد خود و دیگران به کار بردند و آن مواهب را محکوم غرایز حیوانی گرداندند، آیا از هر جانور خطرناکی خطرناک‌تر و شریرتر نیستند؟ **أُولَئِكَ هُمُ الشَّرُّ الْبَرِيَّةِ.**

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»: آمنوا، به جای

۱. گر بگویم آنچه او دارد نهان چشم کو آن رو نبیند کور به  
 فتنه افهام خیزد در جهان دود دوزخ از ارم مهجور به

(مؤلف)، مثنوی مولانا، دفتر دوم، بیت ۳۷۲۱

بیت دوم در نسخه‌های دیگر مثنوی چنین ذکر شده است:

سرّ کور نامذکور به دود دوزخ از ارم مهجور به



المؤمنین مانند کفروا، اشعار به حدوث ایمان از روی اراده و اندیشه دارد. اولئک، برای تعظیم، هم برای اختصاص و تأکید است. «البریه»، چنانکه گفته شد، به آفریدگان آراسته و کامل گفته می‌شود: همان‌ها که با تابش نورینه چشم گشودند و ایمان آوردند و کارهای شایسته و متناسب با اهداف ایمانی انجام دادند، همان بزرگواران منشأ خیر و گزیده‌ترین و راقی‌ترین آفریدگانی هستند که آراسته و کامل آفریده شده‌اند.

«جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»: جزاؤهم، به جای لهم که در آیات دیگر آمده، پاداش کافی و به اندازه را می‌رساند، چه معنای لغوی جزاء همین است. «عند ربهم»، دلالت دارد به وجود عین پاداش و نگهداری آن نزد پروردگار. از جهت همین مفهوم است که اگر شخصی در مقام اقرار و قضاوت بگوید: «عِنْدِي...» با آنکه بگوید «عَلَيَّ...» دو گونه اقرار است و دو حکم دارد: اول اقرار به عین موجود و دوم اقرار به ذمه است. رَبِّ مضاف «رَبِّهِمْ» اشعار به پرورش و افزایش جزا دارد. «عدن»، صفت «جَنَاتٍ»: جاودان یا محل رویش و پرورش بهشت‌ها و فساد ناپذیر. «تجری...» صفت جنات. «خالدین» حال برای ضمیر «هم». «ابدا» صفت برای «خلودا»، که مفعول مطلق و مستفاد از خالدین است. مفهوم مخالف این وصف مؤکد «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» مبین این است که معنای خلود بی‌پایانی نیست. شاید قید ابدأ که درباره خلود مؤمنین آمده و درباره کافرین نیامده برای همین است. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ»، استیناف و بیان برترین الطاف و مبدأ نعمت‌ها می‌باشد. «عنهم»، مبین این است که رضایت خداوند از خود مؤمنین است که منشأ ایمان و عمل صالح‌اند چنانکه رضایت مؤمنین «وَرَضُوا عَنْهُ» از ذات «اللَّهُ» جامع صفات است.



توصیف‌ها و تعبیرات و تأکیدات خاصی که در این آیه، از پاداش و نعمت‌ها شده فراخور ایمان و اخلاق و اعمال آن گزیدگان بشر «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» است. همان‌ها که در پرتو بینه الهی استعداد و مواهبشان رشد یافته و ریشه دوانده و شکفته گردیده: «جنات عدن». و از ایمان و اعمال سرشار از خیرشان، ریشه‌های ایمان و استعداد‌های دیگران سیراب و سرسبز می‌شود: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ». این‌ها چون به مبدأ حیات و ابدیت پیوسته‌اند، از فنا رسته و زندگی جاودان یافته‌اند: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» و ایمان و اعمالشان منشأ بهشت‌ها می‌گردد. و چون مجذوب حق و مستغرق در مشاهده جمال صفات پروردگارتند، خداوند از آن‌ها خشنود و آن‌ها از خدای خود خشنودند:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ». منشأ همه این بهشت‌ها و نعمت‌های جاوید، روح حساس و ذرّاک و خاشع آن‌ها می‌باشد: «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» ذلک، اشاره به نعمت‌ها و پاداش‌های مذکور است.

خشیت نگرانی و هراسی است که از شعور به قدرت و مسئولیت پدید می‌آید و موجب پذیرش و تسلیم و تربیت می‌گردد: «رَبَّهُ». و این از خواص روحی انسان راقی و دریابنده می‌باشد: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» ﴿فاطر ۲۸/۳۵﴾.

همین‌که بیشتر آیات این سوره طولانی‌تر از عموم آیات مکی می‌باشد خود قرینه‌ای است که این سوره از سوره‌های مدنی است.

از آیه اول تا سوم - هماهنگ با فشرده‌گی و اوج معانی - آیات همی کوتاه‌تر شده و سپس همی بلند و کوتاه گردیده تا آخرین آیه که به منتهای طول نسبی رسیده است. کلمات آخر آیات - جز آیه ۲ و ۸ - بر وزن «فیعله - مَشْدَد» آمده که نمایانده چگونگی فصل و قطع از سابق و شروع به مطلب بعد می‌باشد. این‌گونه قطع و فصل در همه کلمات آخر «فصول» آیات



مشهود است. و شاید هر وزنی برای نمایاندن نوع فصل یا پیوستگی آیات باشد که با تأمل و مقایسه، چگونگی اختلاف این فصول را می‌توان دریافت، ولی اسرار تنوع این الحان و اوزان را جز خداوندی که گوینده و سازنده آنهاست نمی‌داند.

لغات و اوزان کلمات خاصی که در ترکیب آیات این سوره آمده: منفکین - البینة - قیمة - القيمة - البرية - است.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»